

دو صد گفته چون نیم کردار نیست: نقدی روش‌شناختی بر تکنیک‌های پرسش‌نامه و مصاحبه

محمد رضا طالبان^۱

(تاریخ دریافت ۹۸/۰۶/۲۶، تاریخ پذیرش ۹۸/۱۲/۱۵)

چکیده

گفتارها و کردارها، عناصر اصلی فعالیت انسان‌ها در حیات اجتماعی‌شان هستند و چگونگی ارتباط این دو، همواره یکی از دغدغه‌های اصلی برای دانشمندان علوم اجتماعی، به‌ویژه جامعه‌شناسان، در جهت درک و تبیین کنش‌های اجتماعی بوده است. در این راستا، مشکل ناهمسازی گفتارها با کردارها، مسئله‌ای روش‌شناختی با نتایج آشکار برای تحقیقات جامعه‌شناختی بوده است؛ چون رایج‌ترین روش‌ها و تکنیک‌های تحقیق مورد استفاده جامعه‌شناسان (یعنی پیمایش‌ها و مصاحبه‌ها) بر این فرض اثبات‌نشده استوارند که تطابقی نسبی میان پاسخ‌های افراد به سؤالات پژوهشی درخصوص کردارهایشان و کردار واقعی آنان در حیات اجتماعی وجود خواهد داشت. این مقاله به بررسی دلالت‌های روش‌شناسانه این استدلال برخی جامعه‌شناسان پرداخته است مبنی بر اینکه چیزی که مردم می‌گویند، غالباً پیش‌بینی ضعیفی است از چیزی که عملاً انجام می‌دهند. در نتیجه، پیمایشگران و مصاحبه‌گرانی که ادعاهایشان را روی اظهارات کلامی افراد استوار می‌سازند، باید روشن کنند که به تحلیل آن چیزی که مردم واقعاً انجام می‌دهند نمی‌پردازند، بلکه فقط به تحلیل آن چیزی می‌پردازند که مردم ادعا کرده‌اند که انجام می‌دهند؛ مگر آنکه نشان دهند که اظهارات مردم درخصوص انجام یک کردار خاص، قدرت پیش‌بینی‌کنندگی آن کردار یا رفتار را دارد.

واژگان کلیدی: گفتار، کردار، نگرش، رفتار، موقعیت، تعامل‌گرایی نمادین.

^۱ دانشیار جامعه‌شناسی پژوهشکده امام‌خمينی و انقلاب اسلامی taleban@ri-khomeini.ac.ir

طرح مسئله

اگر یکی از دغدغه‌های اصلی علوم اجتماعی عبارت از بررسی رفتارهای انسانی یا کنش‌های اجتماعی باشد، به نظر می‌رسد سه راه بیشتر وجود ندارد که دانش‌پژوهان این علوم بتوانند رفتار یا کنش اجتماعی مردم را مورد بررسی تجربی قرار دهند: ۱. رفتار را در حین فرایند انجام آن مشاهده کنند؛ ۲. اسناد مکتوب یا سایر مدارک مصنوع بشر را که دلالت بر رفتارهای اجتماعی داشته‌اند مشاهده کنند؛ ۳. از مردم سؤال کنند و پاسخ‌های آن‌ها را در خصوص رفتارهایشان بشنوند (دویچر و پستلوا، ۱۹۹۳: ۱۵). از آنجاکه راه اول مبنی بر مشاهده مستقیم یک مقوله رفتاری که خود شامل چندین‌وچند رفتار خاص است (مثل مشارکت سیاسی یا اعمال مذهبی)، در میان جمعیت‌های وسیع عملاً محال است^۱ و راه دوم نیز بسیار محدود بوده و فقط رفتارهای معدودی را در بر می‌گیرد، ضمن آنکه عمدتاً به مطالعات تاریخی و درک برخی رفتارهای آدمیان در گذشته‌ها اختصاص دارد، دانش‌پژوهان علوم اجتماعی عمدتاً راه سوم یا «رویکرد بیانی» را برای درک و بررسی تجربی رفتارهای واقعی مردم انتخاب کرده‌اند. در واقع، با مفروض گرفتن این اصل که نگرش‌های^۲ به‌زبان‌آمده افراد یا احساسات ارزیابانه‌ای که توسط آنان بیان شده، «تمایل به عمل» یا «آمادگی برای رفتار» را آشکار می‌سازند، دانش‌پژوهان علوم اجتماعی از طریق پیمایش‌های کمی و مصاحبه‌های کیفی به استنتاج رفتارها یا کنش‌های واقعی افراد از طریق اظهارات کلامی یا نگرش‌های آنان در خصوص آن رفتارها یا کنش‌ها اقدام کرده‌اند. با این حال، تصدیق این فرض فقط هنگامی موجه به نظر می‌رسد که بپذیریم آن چیزی که مردم می‌گویند، با آنچه انجام می‌دهند، مطابقت دارد. ولی خود مردم عادی نیز می‌دانند که این مسئله در بسیاری از موارد صادق نیست، تا جایی که بازتاب آن را می‌توان در ضرب‌المثل‌های مردمی مثل «دو صد گفته چون نیم کردار نیست» یا «به عمل کار برآید، به سخن دانی نیست» و امثال آن‌ها دید. مرشدان مذهبی و علمای اخلاق نیز همواره از هدایت‌گران اخلاقی جامعه خواسته‌اند که مردم را از طریقی غیر از زبان، و با عمل، به سوی نیکی‌ها دعوت کنند.^۳ همچنین، به همه ما در طول چرخه زندگی مان همواره توصیه شده و می‌شود که به آنچه می‌گوییم عمل کنیم و برای رسیدن به مقصودمان فقط حرف نزنیم، بلکه وارد عمل بشویم. سی‌رایت میلز مدت‌ها پیش تصدیق کرد که حکمت این توصیه‌ها و ضرب‌المثل‌های

۱. گزاف نیست اگر گفته شود که محققان علوم اجتماعی اساساً قادر نیستند برخی رفتارهای مردم، همچون رفتارهای جنسی، رأی‌دهی به کاندیداهای خاص، اعمال مذهبی در منزل و امثال آن‌ها را به‌طور مستقیم مشاهده کنند.

۲. Attitudes

۳. حضرت صادق(ع): کونوا دعاة الناس بغیر ألسنتکم (کافی، ۱۳۶۵، ج ۲: ۷۸).

مردمی در اذعان به وجود اختلاف میان گفتارها با کردارها، یکی از مشکلات اصلی و مرکزی در روش‌شناسی علوم اجتماعی است (۱۹۴۰: ۳۲۹). تحقیقات روان‌شناسان در خصوص همسازی نگرش‌ها با رفتار نیز به‌طور مکرر نشان داده است که پاسخ‌های کلامی مردم در «زمان ۱» غالباً با رفتار مشاهده‌شده آنان در «زمان ۲» نامرتب است (ویکر ۱۹۶۹؛ گروس و نایمن، ۱۹۷۵). همچنین، برخی روان‌شناسان اجتماعی نشان داده‌اند که نگرش‌های مردم، پیش‌بین‌های ضعیفی برای رفتار آنان است هنگامی که با وضعیت‌هایی مورد مقایسه قرار گیرند که آنان در درون‌شان دست به عمل می‌زنند. (روس و نیزیت، ۱۹۹۱). نه‌تنها مردم به‌طور عادی به نحوی عمل می‌کنند که با نگرش‌های اظهارشده‌شان ناسازگار است، بلکه به‌طور عادی اظهارنظرهای نادرستی را از اعمال قبلی‌شان نیز ارائه می‌دهند (جرولماک و خان، ۲۰۱۴: ۲).

درحالی‌که در گذشته‌های نه‌خیلی دور، چنین اخطارها و احتیاط‌هایی در خصوص ناهمسازی گفتارها با کردارها، بخشی عادی از مباحث روش‌شناختی در جامعه‌شناسی بود (لاپیر، ۱۹۳۴؛ میلز، ۱۹۴۰؛ مرتون، ۱۹۴۰؛ بلومر، ۱۹۵۵؛ دین و وایت، ۱۹۵۸). به نظر می‌رسد در جامعه‌شناسی معاصر، تساهل زیادی در این خصوص به چشم می‌خورد، تا جایی که پژوهشگران اجتماعی در تحقیقاتشان برحسب عادت، رفتارهای واقع‌شده را صرفاً بر پایه اظهارات کلامی پاسخ‌گویان و بدون هرگونه علائم توجیهی برای درستی آن‌ها استنتاج می‌کنند. به عبارت دیگر، با وجود ادبیات موجود در جامعه‌شناسی و یافته‌های علمی مؤیدشان، انتظار می‌رفت که جامعه‌شناسان معاصر، هنگامی که قصدشان بررسی تجربی رفتار اجتماعی کنشگران است، در مقابل کاربرد روش‌ها و تکنیک‌های تحقیقی که قائم بر نگرش‌ها یا اظهارنظرهای کلامی افراد هستند، خیلی محتاط و هشیار باشند. ولی، بسیاری از جامعه‌شناسان معاصر به‌راحتی ادبیات مربوط به معضل ناهمسازی نگرش‌ها با رفتار را نادیده می‌گیرند و اساساً تلاشی نیز به خرج نمی‌دهند تا اعتبار این مفروضه را روشن کنند که آیا نگرش‌های سنجیده‌شده ارتباط وثیق و محکمی با رفتارهایی که آن‌ها درصدد بررسی‌اش هستند دارند یا خیر. برای مثال، پاکر و کویلیان (۲۰۰۵) و دونیر (۲۰۰۷) ضمن مرور ادبیات پژوهشی مربوط به تبعیض نژادی و فقر مطرح کردند که در اکثر قریب‌به‌اتفاق این مطالعات جامعه‌شناختی، نگرش‌ها یا اظهارات کلامی افراد با عمل واقعی خلط شده است. شاید به همین دلیل، برخی از جامعه‌شناسان معاصر مجدداً این ندای فراموش‌شده را سر دادند که در تبیین رفتارهای اجتماعی و کنش‌های واقعی افراد همواره باید مدنظر داشت که اظهارات مردم غالباً متفاوت از اعمالشان است و برای بررسی تجربی رفتارها و کنش‌های اجتماعی نمی‌توان فقط به روش‌هایی اتکا و اعتماد کرد که مبتنی بر اظهارات کلامی افراد هستند (دویچر و پستلواها، ۱۹۹۳؛

پستلواها، ۲۰۰۰؛ پاکر و کویلیان، ۲۰۰۵؛ جرولماک و خان، ۲۰۱۴). قبل از بررسی تشریحی دیدگاه مزبور و دلالت‌های روش‌شناسانه‌اش، بهتر است مروری داشته باشیم بر این مفروضه وسیعاً پذیرفته‌شده در علوم اجتماعی که نگرش‌های اجتماعی ارتباط وثیقی با رفتارهای انسانی داشته و قادرند کنش‌های اجتماعی افراد را هدایت کنند.

مسئله ارتباط نگرش‌ها با رفتار: مروری تاریخی^۱

ادبیات جامعه‌شناختی در مورد «رابطه نگرش‌ها با رفتار» اندک و قدیمی است.^۲ به همین دلیل، مجبور شدیم به ادبیات پژوهشی این موضوع در روان‌شناسی و روان‌شناسی اجتماعی نیز رجوع کنیم که البته، جامعه‌شناسان معاصر نیز در بسیاری از موارد بر آن‌ها اتکا کرده‌اند. واقعیت تاریخی نشان می‌دهد که از آغاز تحقیقات علمی روی نگرش‌ها، اکثر دانشمندان علوم اجتماعی این اصل را پذیرفته بودند که رفتار انسانی به‌وسیله نگرش‌های اجتماعی هدایت می‌شوند. بر این اساس بود که رشته «روان‌شناسی اجتماعی» در بدو امر به‌عنوان «مطالعه علمی نگرش‌ها» تعریف شد (توماس و زنانیسکی، ۱۹۱۸؛ واتسون، ۱۹۲۵)؛ چون فرض شده بود که نگرش‌ها کلید درک رفتارهای انسانی هستند. تحقیقات اولیه انجام‌گرفته نیز دلیلی به وجود نیاورد که این مفروضه مورد شک و تردید قرار گیرد. تا اینکه در دهه ۱۹۳۰، برخی دانش‌پژوهان با این فرض چالش نمودند که پاسخ‌های کلامی به محرک‌های نمادین (= نگرش‌ها) این شناخت را فراهم می‌آورند که مردم چگونه در جهان واقعی رفتار می‌کنند. باری، برای نشان دادن اینکه مردم ممکن است چیزی بگویند و خلافش را عمل کنند، ریچارد لاپیر،^۳ استاد جامعه‌شناسی دانشگاه استنفورد، با یک دانشجوی چینی و همسرش (یک زوج چینی)، در اوایل دهه ۱۹۳۰، با اتومبیل به سرتاسر ایالت‌های آمریکا سفر کرد (بیش از ده‌هزار مایل مسافت در طول حدود دو سال) تا بررسی کند که آیا کاسبان آمریکایی علیه اقلیت چینی تبعیض قائل می‌شوند یا خیر. لاپیر و زوج چینی همراهِش در این مسافت، ۲۵۱ مراجعه به هتل‌ها، مُتل‌ها، رستوران‌ها، کافه‌ها، مهمان‌خانه‌ها و اردوگاه‌های توریستی داشتند که فقط در

^۱ برگرفته از: دویچر و پستلواها، ۱۹۹۳؛ آیزن و فیش‌باین، ۲۰۰۵؛ فیش‌باین و آیزن، ۲۰۱۰؛ جرولماک و خان، ۲۰۱۴.

^۲ برای مثال، بررسی مروری کریسان (۱۹۹۹) که به مسئله همسازی نگرش‌ها با رفتار پرداخته است، به هیچ مطالعه اخیر در میان جامعه‌شناسان اشاره نمی‌کند. همچنین، بررسی مروری فیسک (۲۰۰۴) نیز نشان داد جامعه‌شناسان از اواسط دهه ۱۹۷۰ میلادی مطالعه این موضوع را رها کرده‌اند تا جایی که از ۱۰ مقاله چاپ‌شده در مجلات جامعه‌شناسی، آخرینش متعلق به سال ۱۹۷۳ بوده است (پاگر و کویلیان، ۲۰۰۵: ۳۶۱).

^۳ Richard LaPiere

یک مورد از دادن خدمات به آنها سر باز زده شد. با این حال، وقتی لاپیر شش ماه بعد، از تمامی ۲۵۱ مالک مکان‌های مزبور طی یک پیمایش پستی پرسید که آیا افراد چینی را به‌عنوان مهمان می‌پذیرند یا خیر، فقط یکی از آنها پاسخ «بله» داد و همه بیان کردند که چینی‌ها را نمی‌پذیرند (لاپیر، ۱۹۴۳).

در مطالعه میدانی لاپیر، مشاهده این مقدار ناهمسازی میان گفتار با کردار حقیقتاً شگفت‌انگیز بود. واقعاً چطور تقریباً همه آنهايي که عملاً به مهمانان چینی خدمات ارائه داده بودند، وقتی از آنها در خصوص نحوه رفتارشان با مهمانان چینی پرسیده شد، به لاپیر پاسخ دادند که نمی‌توانند مهمانان چینی را بپذیرند؟ همین ناهمسازی بین گفتار و کردار باعث شد که لاپیر تصریح کند:

به‌جای آنکه نگرش‌های اجتماعی را موجب بروز رفتارها تحت شرایط خاصی در نظر بگیریم، بایستی آنها را از مطالعه رفتارهای واقعی انسان‌ها در وضعیت‌های واقعی زندگی اجتماعی‌شان استنتاج نماییم (۱۹۳۴: ۲۳۷).

مطالعه لاپیر شواهد تجربی قوی‌ای ارائه داد مبنی بر آنکه نه تنها ارتباطی میان آنچه مردم می‌گویند با آنچه انجام می‌دهند وجود ندارد، بلکه تحت برخی شرایط، ارتباطی معکوس میان این دو وجود دارد: مردم در برخی مواقع و موارد، خلاف چیزی که می‌گویند عمل می‌کنند. در حالی که مطالعه لاپیر به‌عنوان اولین تحقیق سیستماتیک در خصوص ارتباط نگرش‌ها با رفتار با این فرض آغاز شد که رفتار واقعی افراد تحت تأثیر نگرش‌های مرتبط با آن رفتار نیست، دومین مطالعه علمی در خصوص این مسئله با پذیرش این مفروضه آغاز شد که نگرش‌ها، هدایت‌گر و برانگیزاننده رفتارند و تلاش کرد تا سنج‌های از نگرش نسبت به تقلب را به کار گیرد تا رفتار واقعی تقلب را پیش‌بینی کند (کوری، ۱۹۳۷). کوری، نگرش‌های دانشجویان کالج را در آغاز نیمسال تحصیلی مورد سنجش قرار داد و در طول سال، فرصت‌هایی را برای تقلب آنان در امتحانات فراهم آورد. با وجود این، وی نیز در نهایت و با اکراه این یافته پژوهشی را گزارش کرد که هیچ ارتباطی میان نگرش دانشجویان به تقلب و رفتار واقعی تقلب وجود نداشته است.

در سال‌های بعد، پژوهش‌های علمی درباره ارتباط نگرش‌ها با رفتار افزایش یافت، تا جایی که در اواخر دهه ۱۹۶۰، حداقل ۴۵ مطالعه مجزا گزارش شد که به واری‌های تجربی نگرش‌های اظهارشده با رفتار افراد پرداخته بودند. نتایج این مجموعه تحقیقات برای همه آنانی که قبول داشتند نگرش‌ها می‌توانند رفتار انسانی را تبیین و پیش‌بینی کنند، کاملاً ناامیدکننده بود: نگرش‌ها غالباً پیش‌بین‌های خیلی ضعیفی برای رفتار واقعی بودند (آیزن و فیش‌باین، ۲۰۰۵).

۱۷۵). این گونه بود که بسیاری از دانشمندان علوم رفتاری، به‌ویژه جامعه‌شناسان، اساساً در خصوص فایده‌سازهای به نام نگرش اظهار تردید کردند (بلومر، ۱۹۵۵؛ کمپبل، ۱۹۶۳؛ فستینگر، ۱۹۶۴؛ دویچر، ۱۹۶۶). باوجوداین، ضربه نهایی به ستون خیمه رشته روان‌شناسی اجتماعی را یک روان‌شناس به نام آلن ویکر^۱ وارد کرد. در مروری جامع روی این ادبیات پژوهشی، ویکر (۱۹۶۹) توجه همه دانش‌پژوهان علوم رفتاری را به مسئله ناهمسازی نگرش‌ها با رفتار جلب کرد و درخواست کنار گذاشتن سازه نگرش را کلاً از علوم اجتماعی مطرح نمود. درواقع، براساس تحلیل سیستماتیک مجموعه وسیعی از شواهد تجربی بود که ویکر، وجود نگرش‌ها یا حداقل مرتبط بودن نگرش‌ها با رفتار را کلاً زیر سؤال برد:

مطالعه حاضر شواهدی برای حمایت از این فرض به دست
نیآورد که نگرش‌های بنیادین پایداری در درون افراد وجود دارد
که هم اظهارات کلامی و هم کنش‌های آنان را تحت‌تأثیر قرار
می‌دهد (ویکر، ۱۹۶۹: ۷۵).

واکنش‌ها به ناهمسازی نگرش‌ها با رفتار

با وجود نتایج چالش‌برانگیز برخی تحقیقات در دهه ۱۹۳۰، واقعیت آن بود که تا دهه ۱۹۶۰ این فرض به‌ندرت مورد سؤال و چالش قرار می‌گرفت که برای تغییر رفتار افراد می‌توان نگرش‌های مربوط به آن رفتار را تغییر داد. ولی، پس از مجموعه پژوهش‌های تجربی که ویکر (۱۹۶۹) مرورشان کرد، این فرض با مجموعه‌ای هماهنگ از شواهد تجربی مبین همساز نبودن نگرش‌ها با رفتار مورد چالش جدی قرار گرفت. اگر مردم حقیقتاً همان مسیری را که در اظهار نظرشان می‌گویند طی نمی‌کنند، تعجبی ندارد که تلاش‌ها برای تغییر رفتار از طریق تغییر نگرش‌ها اغلب با شکست مواجه می‌شد. برای مثال، تبلیغات و هشدارهای مختلف در مورد خطرهای استعمال دخانیات، تأثیر بسیار ناچیزی بر افرادی داشته است که از قبل سیگار می‌کشیدند (میرس، ۲۰۱۰: ۱۲۵).

البته، نتیجه‌گیری ویکر (۱۹۶۹) برای جامعه‌شناسان آن دوره تعجبی نداشت؛ چون آنان قبلاً در تحلیل‌ها و تحقیقاتشان در خصوص اهمیت گرایش‌ها و ویژگی‌های فردی در کنش‌های اجتماعی چالش کرده و نشان داده بودند که به‌جای نگرش‌ها و خصیصه‌های فردی باید روی موقعیت‌ها و هنجارهای اجتماعی به‌عنوان تعیین‌کننده‌های رفتار انسانی یا کنش اجتماعی تأکید کرد (لاپیر، ۱۹۳۴؛ بلومر، ۱۹۵۵؛ دی‌فلور و وستای، ۱۹۵۸؛ دویچر، ۱۹۶۹). ولی

^۱. Allan W. Wicker

نشان دادن ناهمسازی نگرش‌ها با رفتار در تعداد زیادی از تحقیقات روان‌شناسی موجب شکسته شدن اعتماد به نفس بسیاری از روان‌شناسان مثل آلپورت شد که نگرش را ضروری‌ترین و متمایزترین مفهوم در روان‌شناسی اجتماعی می‌دانستند (۱۹۶۸: ۵۹). این گروه از روان‌شناسان با حفظ ایمانشان به اعتبار پیش‌بین نگرش‌ها، تلاش کردند تا برای ناهمسازی‌های مشاهده‌شده میان نگرش‌ها با رفتار توجیه‌ها و تبیین‌هایی فراهم کنند. برای مثال، دیله‌وی (۱۹۷۳) استدلال کرد که مطالعه لاپیر (۱۹۳۴) در خصوص پذیرش زوج چینی و برخی دیگر از مطالعات مشابه، نتوانسته‌اند ارتباط میان نگرش‌ها با رفتار را به خوبی نشان دهند؛ چون فردی که رفتار پذیرش زوج چینی را انجام داده ممکن است همان فردی نباشد که نگرش او در پیمایش پستی لاپیر مورد سنجش قرار گرفته است. همچنین، کلمن (۱۹۷۴) استدلال کرد که بررسی مروری ویکر (۱۹۶۹) فقط روی مطالعات آزمایشی تأکید داشته است و داده‌های مطالعات پیمایشی را که در بردارنده شواهدی قوی برای همسازی نگرش‌ها با رفتار بوده، کلاً نادیده انگاشته است.^۱

با وجود این، شواهد تجربی انباشته شده در طول سال‌ها مبنی بر ناهمسازی نگرش‌ها با رفتار موجب شد تا روان‌شناسان اجتماعی رفته‌رفته بپذیرند که رشته‌شان در معرض یک چالش جدی یا معضل خطیر قرار گرفته است. واقعیت این بود که در طول چندین سال متمادی، شواهد منفی علیه ارتباط نگرش‌ها با رفتار به‌طور مکرر در کتاب‌ها و مجلات علمی به چاپ می‌رسید و راحت‌ترین واکنش دانش‌پژوهانی که بر ایمان قبلی‌شان مبنی بر ارتباط وثیق میان نگرش‌ها با رفتار پای می‌فشرده فقط آن بود که نتایج این مطالعات را به‌خاطر نواقص و معایب روش‌شناختی‌اش، «بی‌اعتبار» قلمداد کنند. ولی هنگامی که مطالعات متعدد و متفاوت، در بررسی‌های سیستماتیک مروری و فراتحلیل‌ها ترکیب شدند، روشن شد که این معضل را دیگر نمی‌توان فقط به مشکلات روش‌شناختی اسناد داد و این‌گونه بود که روان‌شناسان اجتماعی تحت فشار قرار گرفتند تا به واریسی مجدد این مفروضه اصلی‌شان بپردازند که آیا حقیقتاً نگرش‌ها می‌توانند به شناخت و پیش‌بینی رفتار افراد کمک کنند یا خیر (آیزن و فیش‌باین، ۲۰۰۵: ۱۷۶). نتیجه تلاش‌های آنان به ارائه چندین تبیین برای ناهمسازی‌های مشاهده‌شده میان نگرش‌ها با رفتار منجر شد. البته قبل از تشریح این تبیین‌ها، ذکر تمایزی مهم در موضوع «ناهمسازی نگرش‌ها با رفتار» ضروری به نظر می‌رسد.

^۱ برخلاف این مدعی کلمن، هانسون (۱۹۶۹) پس از مرور تحقیقات مربوط به ارتباط میان نگرش‌ها با رفتار نتیجه گرفت که مطالعات تجربی آزمایشگاهی به نشان دادن همبستگی مثبت میان نگرش‌ها با رفتار، گرایش داشته‌اند. این در حالی بود که مطالعات میدانی و مشاهده‌ای (پیمایشی) به نشان دادن اینکه چنین ارتباطی وجود ندارد، گرایش داشته‌اند. (دویچر و پستلوا، ۱۹۹۳: ۲۹).

درحقیقت، باید بین دو نوع ناهمسازی که توسط دانش‌پژوهان نگرش-رفتار بدان‌ها استناد شده تمایز قائل شویم. یک نوع آن در مثالواره مطالعه لاپیر (۱۹۳۴) منعکس شده است که متضمن تعارضی میان «قصد و نیت» با «رفتار بالفعل» است؛ یعنی تفاوت میان آنچه مردم می‌گویند انجام می‌دهند، با چیزی که واقعاً انجام می‌دهند. اگرچه تصور لاپیر آن بود که مطالعه‌اش مربوط به نگرش‌ها در برابر کنش‌هاست،^۱ سنجه وی از تمایل مالکان مراکز خدماتی به پذیرش افراد چینی به‌عنوان مهمان را در بهترین حالت می‌توان سنجه «نیت رفتاری» محسوب کرد (فیش‌باین و آیزن، ۱۹۷۵). در این نوع ناهمسازی، مشارکت‌کنندگان طبق نیت اظهارشده‌شان برای انجام عمل، رفتار نمی‌کنند.

در نوع دوم ناهمسازی، مشارکت‌کنندگان به‌طور صریح اظهار نمی‌کنند که قصد دارند رفتاری را انجام دهند، بلکه نگرش‌های عمومی آنان نسبت به موضوعات متعلق رفتار است که در یک پیمایش یا مصاحبه واری می‌شود؛ با این فرض که نگرش‌های مساعد، پاسخ‌های مثبت رفتاری و نگرش‌های نامساعد، پاسخ‌های منفی رفتاری را به آن موضوع فراهم می‌سازند. ناهمسازی نیز وقتی به وجود می‌آید که آن نگرش‌های عمومی نسبت به موضوع متعلق رفتار نتواند با رفتار خاص تحت تحقیق ارتباط پیدا کند. این نوع از ناهمسازی را برای مثال می‌توان در مطالعه دی‌فلور و وستی (۱۹۵۸) مشاهده کرد که به این نتیجه رسیدند که نگرش‌ها یا ارزیابی‌های مطلوب/نامطلوب سفیدپوستان درباره سیاه‌پوستان قادر به پیش‌بینی رفتار عکس‌گرفتن با یک سیاه‌پوست از جنس مخالف نبود. اکثر ناهمسازی‌های نگرش با رفتار که توسط ویکر (۱۹۶۹) مرور شده بود، مصادیقی از این نوع ناهمسازی بوده‌اند؛ یعنی نشان می‌دادند که نگرش‌های عمومی نمی‌توانند رفتار متعلق به آن نگرش را پیش‌بینی کنند. حال، به تبیین‌های دانش‌پژوهان وفادار به پیوند نگرش‌ها با رفتار برای توضیح ناهمسازی‌های مشاهده‌شده در تحقیقات گوناگون می‌پردازیم.

الف. تورش پاسخ‌دهی

خیلی قبل‌تر از اینکه نتایج تحقیقات علمی نشان دهند که نگرش‌ها پیش‌بین‌های ضعیفی برای رفتار هستند، دانشمندان علوم اجتماعی به مسئله اعتبار سنجه‌های نگرش پرداخته بودند. در این آثار، استدلال شده بود که چنین سنجه‌هایی ممکن است به‌طور سیستماتیک تحریف و خطا ایجاد کنند و نتوانند نگرش‌های حقیقی فرد را منعکس سازند (کمپبل، ۱۹۵۰؛ گیلفورد، ۱۹۵۴؛ کوک و سلتیز، ۱۹۶۴). اولین و شایع‌ترین تورش پاسخ‌دهی که بدان استناد شد،

^۱ عنوان مقاله لاپیر (۱۹۳۴) «نگرش‌ها در برابر کنش‌ها» بود.

«تورش مطلوبیت اجتماعی»^۱ بود؛ یعنی گرایش پاسخ‌گویان به ارائه پاسخ‌های غیرصادقانه که مطلوبیت اجتماعی دارند (برنروتر، ۱۹۳۳؛ ورنون، ۱۹۳۴؛ لسنسکی و لگت، ۱۹۶۰). تورش مطلوبیت اجتماعی بر این معنا دلالت دارد که هنجارهای اجتماعی، بر رفتارها و نگرش‌های افراد حاکم‌اند و مردم ممکن است در متابعت از این هنجارها، خودشان را به نحوی غیرواقعی نشان دهند. خصوصاً وقتی سؤالاتی در خصوص موضوعات حساس در تحقیقات اجتماعی پرسیده می‌شود، پاسخ‌گویان با فشارهایی مواجه می‌شوند تا با زیرکی، پاسخ‌هایشان را در جهت تغییر دهند که از مقبولیت اجتماعی برخوردار باشد. درحقیقت، پاسخ‌گویان با دادن چنین پاسخ‌های غیرصادقانه‌ای که با انتظارات هنجاری محیطشان سازگاری دارد، از واکنش‌های منفی و مجازات‌های احتمالی اجتناب می‌کنند؛ ضمن آنکه توجه پیمایشگران/مصاحبه‌گران به ترسیم چهره‌ای مثبت از خودشان را نیز افزایش می‌دهد.

احتمال تورش پاسخ‌دهی، تبیینی آماده را برای عدم پیش‌بینی رفتار به‌وسیله نگرش‌ها فراهم کرد و این مسئله را مطرح کرد که دانش‌پژوهان این حوزه مطالعاتی نیازمند به‌کارگیری سنجه‌های مناسب‌تر نگرشی هستند تا کمتر در معرض چنین خطاهای سیستماتیکی قرار گیرند. استدلال این گروه از دانش‌پژوهان این بود که اگر بتوان نگرش‌های افراد را بدون آلودگی به تورش مطلوبیت اجتماعی مورد سنجش قرار داد، قادر خواهیم بود رفتار واقعی‌شان را به‌درستی پیش‌بینی کنیم. در این راستا، دو نوع از روش‌ها برای جلوگیری از تورش مطلوبیت اجتماعی تعبیه و به‌کار گرفته شد: اول، روش‌های مبدل یا پنهان‌کارانه که بر این مفروضه استوار بود که وقتی هدف سنجش برای پاسخ‌گویان روشن و آشکار نباشد، کمتر احتمال می‌رود که پاسخ‌های تحریف‌شده یا ریاکارانه به پرسش‌های نگرشی بدهند. دوم، استفاده از تکنیک‌ها و روش‌های غیرمستقیم برای سنجش نگرش‌ها (مثل، آزمون رورشاخ، بازی با عروسک‌ها، انتخاب تصاویر، تکنیک هنجار ذهنی و...) تا بتوان بر تورش پاسخ‌دهی غلبه کرد. باوجوداین، در تحقیقات متعدد انجام‌گرفته هیچ مدرک و شاهدهی پیدا نشد که نشان دهد رویکرد سنجش مبدل و غیرمستقیم در مقایسه با رویکرد سنجش مستقیم می‌تواند سنجه‌های معتبرتری برای نگرش‌های حقیقی فرد و خصوصاً رفتارهای واقعی وی فراهم کند (آیزن و فیش‌باین، ۲۰۰۵: ۱۷۶).

گفتنی است که در مقایسه این روش‌های مختلف سنجش در بحث تورش مطلوبیت اجتماعی، معمولاً فرض می‌شود که هرکدام از روش‌های مستقیم یا غیرمستقیم که به انجام بیشتر رفتارهای حساس (مثلاً، مصرف موادمخدر یا امثال آن) توسط پاسخ‌گو منجر شوند، معتبرترند؛ یعنی مفروضه «هرچه بیشتر، درست‌تر» (کروتز، پرسر و تورانگیو، ۲۰۰۸: ۸۴۸؛

^۱ Social Desirability Bias

جرولماک و خان، ۲۰۱۴: ۲۳۹). در صورتی که مطالعه لاپیر (۱۹۳۴) نشان داد تعصب نژادی در پاسخ‌های پیمایشی بسیار بیشتر از وضعیت واقعی رفتارها در موقعیت میدانی بود که دلالت بر نادرستی مفروضه مذکور داشته است. در مطالعات مشابه مطالعه لاپیر که سینگر و گیلبرت (۱۹۵۰) و کوتنر، ویلکینس و یارو (۱۹۵۲) انجام دادند و تمرکزشان به‌جای چینی‌ها بر تبعیض علیه سیاه‌پوستان بود نیز دقیقاً همین نتایج گزارش شد. این یافته‌ها، چالشی جدی برای مفروضه «هرچه بیشتر، درست‌تر» در ادبیات تورش مطلوبیت اجتماعی محسوب می‌شوند که روی این فرض تکیه داشته که گزارش‌های پیمایشی همواره گرایش به کم‌برآورد کردن میزان رفتارهای حساس منفی را در بر دارند.

ب. چندبُعدی‌بودن نگرش‌ها

یکی دیگر از دغدغه‌های دیرپا در این حوزه مطالعاتی عبارت از این مسئله بود که اکثر تکنیک‌های سنجش نگرش، در پایان به یک نمره منفرد منجر می‌شد که بازنمای واکنش عاطفی یا ارزیابی‌های مثبت یا منفی کلی پاسخ‌گویان به متعلق نگرش بود. از آنجاکه بسیاری از نظریه‌پردازان (آپورت، ۱۹۳۵) معتقد بودند که تأکید بر یک بُعد ارزیابانه نمی‌تواند پیچیدگی سازه نگرش را بازنمایی کند، این هم پایه و اساس دیگری شد برای تبیین اینکه چرا نگرش‌ها نتوانسته‌اند رفتار را پیش‌بینی کنند. گفتنی است که در همان زمانی که ویکر (۱۹۶۹) مرور سیستماتیک خویش را انجام داد، متداول‌ترین مفهوم‌سازی از نگرش عبارت بود از ترکیب وجوه روانی سه‌گانه بشر یعنی تفکر، احساس و عمل. از این رو، نگرش به‌عنوان سازه پیچیده چندبُعدی مشتمل بر مؤلفه‌های شناختی، عاطفی و تمایل به عمل تعریف شد (روزنبرگ و هولند، ۱۹۶۰؛ کرچ و کروچفیلد، ۱۹۶۲؛ مکگیر، ۱۹۶۹)؛ لذا استدلال شد که یک نمره منفرد (حتی اگر آن نمره، بازنمای احساسات ارزیابی‌کننده باشد) نمی‌تواند سازه نگرش را در تمام پیچیدگی‌هایش منعکس سازد. این‌گونه بود که یک تبیین دیگر برای مشاهده ناهم‌سازی‌ها میان نگرش‌ها با رفتار در مطالعات تجربی بر پایه این استدلال قرار گرفت که سنجه‌های نگرشی فقط یکی از ابعاد سه‌گانه نگرش (یعنی، بُعد عاطفی) را مورد سنجش و واریسی قرار داده‌اند و خطای اصلی نیز در همین جا نهفته است. اگر هدف ما پیش‌بینی رفتار باشد، باید تأکیدمان بر سنجش تفصیلی تمامی ابعاد نگرش، به‌ویژه بُعد رفتاری یا مؤلفه تمایل به عمل باشد، نه فقط مؤلفه یا بُعد عاطفی (کاتز و استوتلند، ۱۹۵۹؛ تریاندیس، ۱۹۶۴؛ اوستروم، ۱۹۶۹؛ کوتانداپانی، ۱۹۷۱). با این حال، وقتی پژوهشگران با به‌کارگیری تکنیک‌های مختلف مقیاس‌سازی (طیف‌های تورستون، لیکرت و گاتمن) به سنجش تمامی ابعاد و مؤلفه‌های مختلف نگرش، به‌ویژه مؤلفه

تمایل به عمل پرداختند تا رفتارهایی مثل حضور در کلیسا را پیش‌بینی کنند، همبستگی‌های به‌دست‌آمده میان این نگرش‌ها با رفتار واقعی عموماً پایین (میانگین ضریب همبستگی‌ها = ۰/۱۹) بود و حمایت ناچیزی پیدا شد تا سنجه‌های مبتنی بر بُعد رفتاری یا مؤلفه آمادگی برای عمل نگرش‌ها، بر سنجه‌های قبلی نگرش تفوق و برتری داشته باشند (آیزن و فیش‌باین، ۲۰۰۵: ۱۷۷). به این ترتیب، راه‌حل سه‌بُعدی دیدن نگرش‌ها نیز به همان بن‌بست قبلی رسید، مبنی بر آنکه نمی‌تواند تبیینی برای ناهمسازی‌های مشاهده‌شده میان نگرش‌ها با رفتار ارائه دهد. نتیجه همه مطالب مذکور، بر این نکته تأکید داشت که مشکل ناهمسازی بین نگرش‌های اظهارشده و رفتارها، با بهبود سنجه‌های نگرش نیز حل نمی‌شود.

ج. نگرش‌های عام و رفتارهای خاص

برخی دانش‌پژوهان برجسته حوزه مطالعاتی نگرش‌ها-رفتار (آیزن و فیش‌باین، ۱۹۷۵، ۱۹۷۷، ۲۰۰۵، ۲۰۱۰) این استدلال را مطرح کردند که وقتی نگرش اندازه‌گیری‌شده معطوف به موضوعی عام است (مثلاً نگرش به چینی‌ها به‌طور کلی)، ولی رفتار متناظر آن بسیار خاص باشد (مثلاً ارائه خدمات به یک زوج چینی متشخص و شیک‌پوش که خیلی خوب صحبت کرده و بسیار محترمانه برخورد می‌کنند)، نباید انتظار تناظر میان گفتار با کردار یا همسازی نگرش‌ها را با رفتار داشت (فیش‌باین و آیزن، ۲۰۱۰: ۵۴). در همین راستا، آیزن و فیش‌باین (۲۰۰۵) گزارش کردند که در ۲۶ مورد از ۲۷ مطالعه پژوهشی این‌چنینی (یعنی، بیش از ۹۶ درصد) نگرش‌ها نتوانسته‌اند رفتار را پیش‌بینی کنند. اما در همه ۲۶ مطالعه‌ای که در آن‌ها نگرش اندازه‌گیری‌شده مستقیماً معطوف به همان رفتار خاص بوده است، نگرش‌ها نتوانسته‌اند آن رفتار را پیش‌بینی کنند. نمونه روشن‌تر آن را می‌توان در پیمایش‌های مربوط به مشارکت انتخاباتی یا رفتار رأی‌دهی مشاهده کرد که میزان متوسط همسازی نگرش با رفتار، بسیار قوی (با ضریب همبستگی حول و حوش ۰/۸۵) بوده است (شومن و جانسون، ۱۹۷۶؛ پاگر و کویلیان، ۲۰۰۵؛ جرولماک و خان، ۲۰۱۴). پس، برای مثال، نگرش نسبت به مفهوم کلی «تناسب اندام» به‌طور ضعیفی رفتارهایی همچون تمرینات ورزشی خاص و رژیم غذایی را پیش‌بینی می‌کند، در حالی که نگرش‌های فرد در مورد هزینه‌ها و مزایای دویدن روزانه، پیش‌بینی نسبتاً قوی‌ای در خصوص این سؤال بود که آیا فرد به‌طور مرتب می‌دود یا خیر (میرس، ۲۰۱۰: ۱۲۷). خلاصه آنکه دانش‌پژوهان این حوزه مطالعاتی متواضع‌تر شدند و دست از مدعای ارتباط عام و کلی نگرش‌های عمومی با رفتارهای متناظرشان برداشتند و چنین ارتباطی را فقط به نگرش‌های خاصی که دقیقاً معطوف به یک رفتار معین باشند، محدود کردند.

د. شدت نگرش

برخی روان‌شناسان اجتماعی تلاش کردند که مشکل ناهمسازی میان نگرش‌های اظهارشده با رفتار واقعی را با مسئله قوت و شدت نگرش‌ها تبیین کنند. از نظر آنان، یک نگرش فقط هنگامی می‌تواند رفتار را پیش‌بینی کند که از حیث شدت، قوی باشد. برای مثال، کمپبل (۱۹۶۳) با استناد به مطالعه لاپیر (۱۹۳۴) به‌عنوان یک مثالواره، استدلال کرد که رد کردن یک زوج چینی در موقعیت چهره‌به‌چهره (رفتار آشکار در هنگام مواجهه رودرو) به‌طور معمول دشوارتر از رد کردن آنان به‌صورت نمادین در پاسخ به یک سؤال پیمایشی، آن هم به‌صورت کتبی و بدون حضور پرسشگر است، مگر آنکه نگرش منفی نژادی یا پیشداوری فرد از حیث شدت، قوی باشد. درحقیقت، از افرادی که نگرش منفی قوی به چینی‌ها دارند انتظار می‌رود در هر دو وضعیت مواجهه رودرو (= رفتار واقعی) و پاسخ نمادین در یک پیمایش (= نگرش)، واکنشی منفی ابراز دارند (= همسازی). درمقابل، از افرادی که هیچ‌گونه نگرش منفی به چینی‌ها نداشته باشند نیز انتظار می‌رود که در هر دو وضعیت، پاسخ یا واکنشی مثبت ابراز دارند (= همسازی). فقط وقتی شدت نگرش نژادی افراد در حد متوسط باشد، ناهمسازی میان نگرش‌های اظهارشده با رفتار واقعی مشاهده شده به وجود می‌آید. در مطالعه لاپیر (۱۹۳۴) همین میزان متوسط از پیش‌داوری درباره چینی‌ها در میان مالکان مراکز خدماتی وجود داشت که اولاً به قدر کافی قوی بود تا آنان در نامه مکتوب پیمایش پستی لاپیر صریحاً اظهار کنند که مهمانان چینی را نمی‌پذیرند، ثانیاً آن قدر قوی نبود تا عدم پذیرش دشوارتر (یعنی رد آشکار آنان در مواجهه رودرو) را برای آنان میسر سازد. بر این اساس، کمپبل نتیجه گرفت که ناهمسازی مشاهده شده میان گفتارها با کردارها در بسیاری از تحقیقات علمی منبعت از این واقعیت است که قاطبه مردم معمولاً واجد نگرش‌های متوسط یا معتدل در اکثر امور هستند. چنین افرادی فقط زمانی به انجام رفتاری مطابق با نگرش‌هایشان گرایش پیدا می‌کنند که انجام آن رفتار راحت باشد. ولی در هنگام انجام دادن رفتارهای دشوار، احتمال ناهمسازی میان گفتار با کردار بالا می‌رود.

اگرچه استدلال کمپبل به‌طور نظری و شهودی مجاب‌کننده به نظر می‌رسد، تحقیقات تجربی آن را مورد تأیید قرار نداده است. برخلاف فرضیه کمپبل، تحقیقات نشان دادند مشارکت‌کنندگانی که دچار ناهمسازی میان گفتار با کردار شده بودند، همان‌هایی نبودند که نگرش‌های معتدلی داشتند (شیران، ۲۰۰۲؛ آیزن، براون و کارواخال، ۲۰۰۴؛ آیزن و فیش‌باین، ۲۰۰۵؛ فیش‌باین و آیزن، ۲۰۱۰).

هـ متغیرهای مداخله‌گر

یک تبیین دیگر درخصوص آنکه چرا نگرش‌های ابرازشده افراد با رفتار واقعی آنان متفاوت و مغایر بوده است بر این نکته تأکید دارد که هم نگرش و هم رفتار در معرض تأثیر عوامل دیگری نیز هستند که اگر کنترل شوند، همسازی نگرش‌ها با رفتار، خود را نشان خواهد داد. در همین راستا بود که یک روان‌شناس اجتماعی (تریاندیس، ۱۹۸۲) تعداد ۴۰ عامل را در سطوح فردی و اجتماعی برشمرد که موجب پیچیدگی یا غامض شدن نحوه ارتباط نگرش‌ها با رفتار در تحقیقات مختلف شده‌اند (میرس، ۲۰۱۰: ۱۲۵؛ همچنین رک. به: کروس، ۱۹۹۵). این گروه از دانش‌پژوهان، با تشریح این عوامل، نتیجه گرفتند که نگرش‌ها وقتی می‌توانند رفتارهای ما را پیش‌بینی کنند که تأثیر سایر عوامل ذی‌مدخل بر آنچه می‌گوییم و آنچه انجام می‌دهیم، کمینه باشند. براساس همین خط سیر استدلالی بود که مطرح شد نگرش‌ها فقط تحت شرایط خاص اجتماعی یا در میان انواع خاصی از افراد می‌توانند تأثیری قوی بر رفتار متناظرشان داشته باشند. به عبارت دیگر، فرض شد که درجه همسازی میان نگرش‌ها با رفتار توسط عوامل میانجی یا تعدیل‌گر مرتبط با فرد و موقعیت یا شرایطی که درون آن، رفتار انجام می‌گیرد یا ویژگی‌های خود نگرش و نوع رفتار، تعیین می‌شود.

نتیجه همه این مطالب، تأکید بر این نکته بود که روابط متفاوت نگرش-رفتار که در تحقیقات مختلف مشاهده و گزارش شده است حکایت از آن دارد که ارتباط نگرش-رفتار، یک ارتباط ساده دومتغیری نیست، بلکه نیازمند مدلی نظری است تا ساختار یا نحوه ارتباط نگرش‌ها با رفتار را با ملحوظداشتن سایر متغیرهای مداخله‌گر مشخص کند. در این راستا، روان‌شناسان اجتماعی، مدل‌های ساختاری متفاوتی را در این خصوص ارائه دادند که مشهورترین و پرکاربردترینشان، تئوری کنش بخردانه فیش‌باین و آیزن برای پیش‌بینی رفتار از طریق نگرش‌ها بود (فیش‌باین و آیزن، ۱۹۷۵؛ فیش‌باین، ۱۹۸۰؛ آیزن، ۱۹۸۵ و ۱۹۸۸). دویچر و پستلوه‌ها در بررسی مروری خویش نشان دادند که از ۶۲ مقاله‌ای که به بررسی ارتباط نگرش با رفتار پرداخته بودند، ۵۲ مقاله (یعنی حدود ۸۵ درصد) به تئوری کنش بخردانه فیش‌باین و آیزن ارجاع داده بودند (۱۹۹۳: ۱۸۱). البته، گفتنی است که در تئوری مذکور، محقق فقط می‌تواند رفتاری را پیش‌بینی کند که تحت کنترل ارادی کنشگر باشد و چنین کنشی است که تحت تأثیر نگرش‌های کنشگر است. تئوری کنش بخردانه یک مدل چهارمرحله‌ای را فرض کرده که از جمله مدل‌های ساده یا امساک^۱ در علوم اجتماعی است: تعیین‌کننده بلافصل رفتار عبارت است از نیت یا قصد (به معنای تمایل به انجام عمل) که آن هم تحت تأثیر دو متغیر قرار

^۱. Parsimonious

دارد: نگرش‌ها و هنجارهای ذهنی. نگرش‌ها عبارت‌اند از ارزیابی‌های مثبت یا منفی افراد دربارهٔ انجام‌دادن رفتار موردنظر. هنجارهای ذهنی نیز عبارت‌اند از پنداشت کنشگر درخصوص اینکه چگونه دیگرانی که برای فرد محترم هستند، به انجام آن رفتار از سوی وی چگونه می‌نگرند. در انتها، هر دو متغیر نگرش‌ها و هنجارهای ذهنی تحت‌تأثیر باورها قرار دارند. باورهای شخص درخصوص رفتاری معین، نگرش وی را درخصوص انجام آن رفتار تعیین می‌کند. باورهای فرد درخصوص اینکه دیگران مورد احترام به انجام چنین رفتاری چگونه می‌نگرند، هنجارهای ذهنی را می‌سازد. از آنجا که تأکید مدل فیش‌باین و آیزن، بر اجزای شناختی رفتار است، پرسش‌نامه‌ها و مصاحبه‌های خوداظهاری افراد، حتی درخصوص رفتارها یا کنش‌ها، ابزارهای اصلی و مسلط گردآوری داده‌ها برای تمامی سازه‌های این مدل محسوب می‌شوند.^۱

مطلب حائز اهمیت برای بحث همسازی/ناهمسازی نگرش‌ها با رفتار در این نکته نهفته است که چون در مدل فیش‌باین و آیزن، نگرش‌ها تأثیری مستقیم بر رفتار ندارند و این نیات هستند که تعیین‌کنندهٔ رفتارند، ناهمسازی یا مغایرت رفتار واقع‌شده با نیت اظهارشده بسیار پرچالش‌تر برای این مدل محسوب می‌شود تا ناهمسازی نگرش‌ها با رفتار. درحقیقت، چون بنا به دیدگاه این نظریه‌پردازان (فیش‌باین و آیزن، ۱۹۷۵؛ فیش‌باین، ۱۹۸۰؛ آیزن، ۱۹۸۵ و ۱۹۸۸) مفهوم‌سازی نیت براساس رفتار قابل‌سنجش صورت می‌پذیرد، باید شاهد بیشترین همسازی میان نیت‌های رفتاری با رفتار مشاهده باشیم. حتی استدلال اولیهٔ فیش‌باین و آیزن این بود که اگر چیزی موجب تغییر نیت نشود، همبستگی میان نیت با رفتار باید نزدیک به یک (ارتباط تام) باشد (دویچر و پستلوا، ۱۹۹۳: ۱۹۹). بنابراین، کشف ارتباط ضعیف یا عدم ارتباط بین نیات رفتاری و رفتار مشاهده‌شده در یک تحقیق، لاجرم، دلالت بسیار بیشتری نسبت به ارتباط آن رفتار با نگرش‌های مربوطه‌اش خواهد داشت.

^۱ مهم‌ترین مشکل بسیاری از مطالعاتی که با مدل فیش‌باین و آیزن به واری تجریی ارتباط نگرش‌ها-رفتار پرداخته بودند نیز در این حقیقت نهفته بود که رفتار واقعی افراد به‌طور جداگانه از نگرش‌هایشان سنجیده نشده است تا حقیقتاً ارتباط میان آنچه مردم می‌گویند و کاری که عملاً انجام می‌دهند، واری شود. در چنین مطالعاتی، محققان معمولاً برای سنجش رفتارهای افراد نیز از تکنیک‌های استاندارد مقیاس‌سازی در مطالعات پیمایشی استفاده می‌کنند که متکی بر خوداظهاری پاسخ‌گویان است. درواقع، تمامی متغیرهای تحقیق اعم از باورها، نگرش‌ها، نیات و رفتارها در یک پرسش‌نامهٔ واحد از پاسخ‌گویان پرسیده شده و همهٔ آن‌ها ماهیت خوداظهاری دارند. از این‌رو، نتایج این نوع تحقیقات نمی‌تواند شاهی برای مشکل روش‌شناختی «ناهمسازی گفتار با کردار» باشد؛ چون همهٔ اطلاعات به‌دست‌آمده، از نوع گفتار هستند. درنتیجه، چنین پژوهشگرانی از مشاهدهٔ افرادی که در جهان‌های اجتماعی روزمره‌شان دست به کنش می‌زنند، دور و دورتر شده‌اند.

به‌رغم این تأکیدات، مطالعه کلاسیک لاپیر (۱۹۳۴) که پیش‌تر تشریح شد، یکی از این تحقیقات به شمار می‌رود که حکایت از تعارض نیت اظهارشده با رفتار مشاهده‌شده داشت. همچنین، دو جامعه‌شناس معاصر، یعنی پاگر و کویلیان (۲۰۰۵) نیز در یک مطالعه تجربی از نوع ارزشیابی با طرح آزمایشی آشکارا نشان دادند که میان نیت اظهارشده و اعمال واقع‌شده پیوندی وجود ندارد. آن‌ها دریافتند که کارفرمایان هنگامی که در یک پیمایش تصویری از متقاضیان استخدام که رزومه‌شان هم ضمیمه بود، مورد سؤال قرار گرفتند، اظهار تمایل زیادی کردند که برخی مردان سیاه‌پوست سابقه‌دار را استخدام کنند (= نیت رفتاری)، درحالی‌که وقتی در یک سناریوی واقعی همان افراد برای استخدام به آنان مراجعه کردند، عملاً از به‌کارگیری آنان سر باز زدند (= رفتار واقعی). بر این اساس، پاگر و کویلیان ضمن انتقاد تصریح کردند:

سنجه‌های مورد استفاده در پیمایش‌ها غالباً به‌عنوان شاخصی مکفی از رفتارها پذیرفته شده‌اند، بدون آنکه تلاشی جهت نشان‌دادن اعتبار این مفروضه صورت پذیرد (۲۰۰۵: ۳۵۵).

پاگر و کویلیان در تحقیق خویش با اتکا بر داده‌های حاصل از پیمایش خود این احتمال را که یک کارفرما برای استخدام کارگر با یک سیاه‌پوست سابقه‌دار تماس بگیرد برآورد کردند که نتیجه برآورد آن‌ها عبارت از ۶۱٫۷ درصد بود. ولی در مطالعه ارزشیابی رفتار واقعی استخدام توسط کارفرمایان، نرخ تماس برای فراخواندن یک سیاه‌پوست سابقه‌دار معادل با ۱۴٫۷ درصد شد. نتیجه آنکه سؤالات پیمایش تصویری آنان که «نیت رفتاری» را می‌سنجید، در پیش‌بینی رفتار واقعی مشارکت‌کنندگان بی‌فایده بود. آنان همچنین نشان دادند که حتی پیمایش‌هایی که از طرح تحقیق آزمایشی استفاده می‌کنند تا تورش مطلوبیت اجتماعی را کنترل کنند نیز به ما امکان نمی‌دهند تا استنتاج‌هایی قوی درخصوص سطح واقعی رفتار تبعیض‌آمیز در استخدام شغلی بسازیم (۲۰۰۵: ۳۵۹). با توجه به نتایج مطالعه پیمایش تصویری که طراحی شده بود تا مشکل استنتاج رفتارها از گفتارهای مربوط به آن رفتارها را از طریق شبیه‌سازی سناریوهای جهان واقعی نشان دهد، پاگر و کویلیان نتیجه گرفتند که شنیدن یا خواندن گزارشی از وضعیت یک سابقه‌دار سیاه‌پوست فرضی که محتاج و در جست‌وجوی کار است کاملاً متفاوت از دیدن چهره‌به‌چهره آن سیاه‌پوست و استخدام وی است. حتی اگر کارفرمایی حقیقتاً باور داشته باشد که باید آن درخواست‌کننده‌ای را که تصویرش را به وی نشان داده‌اند استخدام کند، وقتی در موقعیت واقعی با چنین فردی مواجه شود، احتمال آنکه فرایند استخدام را مطابق با آن سناریوی فرضی انجام دهد بسیار اندک است (۲۰۰۵: ۳۷۱).

نتیجه همه این مطالب، تأکید بر این نکته است که بسیاری از احساسات و رفتارهای اجتماعی افراد معمولاً از طریق و در بستر تعامل‌های واقعی در موقعیت‌های انضمامی است که فعال شده و ظاهر می‌شوند. به همین دلیل، دشوار است تا چگونگی رفتار واقعی افراد را صرفاً از طریق خوداظهاری‌ها در شرایط انتزاعی پیمایش‌ها و مصاحبه‌ها به چنگ آورد. مطالعه پاگر و کویلیان (۲۰۰۵) مجدداً تأیید کرد که جامعه‌شناسان نباید به درس لاپیر (۱۹۳۴) کم‌توجهی کنند: «چیزی که ما می‌گوییم و چیزی که انجام می‌دهیم به میزان خیلی زیادی متأثر از عوامل موقعیتی است.» پاگر و کویلیان نتیجه گرفتند که تفاوت میان خوداظهاری‌های رفتاری و رفتار واقعی مشاهده‌شده نشان‌دهنده اختلافی معنادار میان دو واقعیت مستقل است که شناخت هر دو مهم است. با این حال، توجه به این تفکیک، دلالت‌های مهمی برای روش‌شناسی تحقیقات جامعه‌شناسی دارد تا در مسیر درست‌تری حرکت کند (۲۰۰۵: ۳۷۲).

دلالت‌های روش‌شناختی

مسئله ناهمسازی نگرش‌ها با رفتار یا ناسازگاری گفتارها با کردارها یک مسئله روش‌شناختی با نتایج آشکار برای تحقیقات جامعه‌شناختی است. برخی جامعه‌شناسان معاصر که عمدتاً ذیل سنت نظری تعامل‌گرایی نمادین هستند، با تأکید بر درس‌های روش‌شناختی مطالعه لاپیر (۱۹۳۴) به عنوان یک الگو یا مثالواره مهم برای پژوهش‌های جامعه‌شناسی، و در نقد روش‌های پیمایش کمی و مصاحبه‌های کیفی، مدعی شده‌اند که در تحقیقاتی که موضوعشان بررسی تجربی اشکال مختلف رفتار اجتماعی (همچون، مشارکت سیاسی، پایبندی به مناسک مذهبی، کنش‌های جمعی اعتراضی، تبعیض‌های رفتاری و...) است، دانش‌پژوهان با این فرض مسلم گرفته‌شده که تطابقی میان نگرش‌ها و کنش‌ها وجود دارد، خوداظهاری پاسخ‌گویان را با رفتار واقعی آنان خلط کرده‌اند. آنان فرایند استنباط رفتار واقعی از اظهارات کلامی را «مغالطه نگرشی»^۱ نامیده و مدعی شده‌اند که خوداظهاری‌های افراد از نگرش‌ها و رفتارهایشان واجد ارزش محدودی در توضیح رفتاری است که آنان واقعاً در زندگی روزمره‌شان انجام می‌دهند (دویچر و پستلوا، ۱۹۹۳؛ پستلوا، ۲۰۰۰؛ پاگر و کویلیان، ۲۰۰۵؛ جرولماک و خان، ۲۰۱۴a، ۲۰۱۴b). پس، اگر پذیرفته شود که میان گفتار افراد با کردارشان یا بین نگرش‌های مردم با رفتارشان ناهمسازی معناداری وجود دارد، این واقعیت بر یک تمایز روشن میان روش‌هایی که رفتار آدمیان را به‌طور مستقیم مشاهده می‌کنند، با آن‌هایی که به مشاهده پاسخ‌های کلامی یا اظهارات مردم درباره رفتارهایشان می‌پردازند، دلالت خواهد داشت. این

^۱ Attitudinal Fallacy

گروه از جامعه‌شناسان مدعی شدند که چون اظهارات مردم غالباً متفاوت از کنش‌هایشان است، روش مناسب و مرجح برای درک و بررسی تجربی کنش‌های اجتماعی افراد عبارت است از مطالعات میدانی یا به‌طور دقیق‌تر، «اتنوگرافی»، نه مصاحبه و پیمایش. دلیل اصلی آن، این است که در روش اتنوگرافی که متکی بر کار میدانی و تکنیک مشاهده مشارکتی (یا غیرمشارکتی) است، کنش‌های اجتماعی افراد به‌طور مستقیم مورد مشاهده قرار می‌گیرند و اختلافات میان گفتار با کردار نیز آشکار می‌شود. این گروه از جامعه‌شناسان، ضمن سرزنش پیمایش‌گران و مصاحبه‌گران به‌خاطر ساختن مفروضاتی مشکوک درخصوص پیوند مستحکم اظهارات کلامی با کنش‌های متناظرش، بدون آنکه به مشاهده کنش‌ها بپردازند، اتنوگرافی را کامل‌ترین روش جامعه‌شناختی در این خصوص مطرح کرده‌اند. بنا بر استدلال آنان، از آنجاکه کنش‌های افراد همواره تابعی از موقعیت‌های تعاملی هستند، از طریق صرف مصاحبه/پیمایش با پاسخ‌گویان که در شرایط مجرد و فارغ از موقعیت انضمامی زندگی روزمره آنان صورت می‌پذیرد نمی‌توان فهمید حقیقتاً چه اتفاقی در موقعیت‌های واقعی رخ خواهد داد و فقط می‌توان چیزی را درک کرد که مردم روایت می‌کنند. این گروه از جامعه‌شناسان در ادامه استدلال خود مطرح کردند که اولویت‌بخشیدن به موضوع کنش اجتماعی در رشته جامعه‌شناسی توسط برخی جامعه‌شناسان کلاسیک و معاصر دلالت بر وقایعی داشته است که در شرایط واقعی زندگی روزمره مردم ساخته می‌شوند، نه شرایط مصنوعی که عامدانه برای مصاحبه با افراد طراحی و ساخته می‌شوند (دویچر و پستلوا، ۱۹۹۳: ۹۳؛ الیاسوف و لیترمن، ۲۰۰۳: ۷۴۳).

پس، اگر چیزی که ما می‌گوییم و انجام می‌دهیم به میزان خیلی زیادی متأثر از عوامل موقعیتی باشد، دلالت بر آن خواهد داشت که تیر انبوه مطالعات مصاحبه‌ای در جامعه‌شناسی فرهنگ با هدف رسیدن به «چارچوب‌های شناختی» که ادعا شده کنش‌های افراد را شکل می‌دهند (یانگ، ۲۰۱۰) همراه با نوآوری‌های معاصر در تحقیقات پیمایشی که برای سنجش بهتر گرایش‌های رفتاری واقعی پاسخ‌گویان از طریق تصاویر و سایر سنجه‌های غیرمستقیم طراحی شده‌اند (مثل، ویسی، ۲۰۰۹)، همواره به سنگ می‌خورد. این بدان معناست که برای گریز از مغالطه نگرشی یا استنتاج رفتار از نگرش‌ها یا سایر پاسخ‌های کلامی باید کنش‌های متقابل افراد را در موقعیت انضمامی‌اش مطالعه کنیم. واقعیت آن است که هم نگرش‌ها و هم کنش‌ها در تعاملات و به‌طور جمعی متحقق می‌شوند و وابسته به موقعیت هستند؛ به این معنا که آن‌ها همان‌قدر به تعاملات میان افراد در موقعیت‌های معین تعلق دارند که به خود افراد (وارنر و دی‌فلور، ۱۹۶۹؛ جرولماک و خان، ۲۰۱۴).

باری، استدلال این گروه از جامعه‌شناسان آن است که یک تناقض روش‌شناختی در تمامی حوزه‌های جامعه‌شناسی بازتاب پیدا کرده است: بسیاری از مسائل مورد پژوهش و سؤالات تحقیق معطوف به رفتار و کنش اجتماعی است، ولی روش‌های بسط‌یافته برای درک تجربی آن‌ها اصلاً رفتار واقعی را مشاهده نکرده و بر خوداظهاری‌ها اتکا می‌کنند. به نظر می‌رسد که این مشکل تا حدودی در مفروضه گسترده‌تری در علوم اجتماعی ریشه داشته باشد مبنی بر آنکه کنش‌های افراد توسط مجموعه‌ای بادوام از قالب‌های فکری یا ذخایر شناختی هدایت می‌شوند که روش‌های کلامی، بهترین روش و شاید تنها روش، جهت دستیابی به آن‌هاست. در همین راستا، شواهد مستند حکایت از آن دارد که بسیاری از ناهمسازی‌های گفتار با کردار، محصول خطای اندازه‌گیری نیست، بلکه به خاطر آن است که افراد می‌توانند دیدگاه‌هایی را ابراز کنند که ناسازگار با اعمال واقعی‌شان باشد (دویچر و پستلواها، ۱۹۹۳). اظهارات کلامی عبارت از چارچوب‌های تفسیری‌اند که به ندرت پایدار یا فارغ از بستر اجتماعی یا موقعیت تعاملی هستند؛ برعکس، تعریف یک وضعیت غالباً از بستر همان وضعیت و کنش متقابل افراد بیرون می‌آید (خان و جرولماک، ۲۰۱۳). همان‌طور که دانیر (۲۰۰۷) خاطرنشان ساخته است، بسیاری از مصاحبه‌گران آن‌چنان نتایج کارشان را گزارش می‌کنند که انگار تطابقی کامل و روشن میان جملات اظهارشده مصاحبه‌شدگان و واقعیت مورد تحقیق وجود دارد و آنان به‌طور فزاینده‌ای از نتایج مصاحبه‌ها جهت کشف انگیزه‌های کنش مردم استفاده می‌کنند. درحقیقت، خلط تمایلات اظهارشده با کنش‌های واقع‌شده، در قلب برخی از مشهورترین مطالعاتی قرار داشته که مبتنی بر مصاحبه بوده‌اند (جرولماک و خان، ۲۰۱۴). از حیث روشی همواره باید توجه داشت که پیمایش‌ها و مصاحبه‌ها بنا به ماهیت خود، اساساً «کنش» را مشاهده نمی‌کنند، بلکه اظهارات مربوط به کنش را گردآوری می‌کنند. با این حال، بسیاری از مصاحبه‌گران و پیمایشگران در جامعه‌شناسی بدون هیچ مسئله‌ای با خوداظهاری‌های مربوط به یک رفتار خاص به‌عنوان امری معادل با رفتار واقعی برخورد می‌کنند. برای مثال، ویسی (۲۰۰۹: ۱۶۸۹) فرض می‌گیرد که سؤالات پیمایشی وی که به‌صورت فرضی موقعیت‌هایی را ترسیم کرده که مشابه با فرایندهای تصمیم‌گیری در زندگی روزمره پاسخ‌گویان است، موجب استنتاج تصمیم واقعی‌ای خواهد شد که پاسخ‌گویان هنگامی که با چنین وضعیتی در زندگی روزمره‌شان مواجه شوند، واقعاً خواهند گرفت. این‌گونه مطالعات، درس لاپیر را درخصوص ویژگی موقعیتی رفتارها کاملاً نادیده می‌گیرند.

در مجموع، می‌توان دو مسئله مهم روش‌شناختی مرتبط با ناهمسازی بالقوه گفتارها با کردارها را در تحقیقات متعارف جامعه‌شناسی به شرح زیر خلاصه کرد:

۱. تکیه بر روش‌هایی که به گفتارها یا اظهارات فردی مردم، مستقل از موقعیت‌های تعاملی‌شان رجحان می‌دهند.

۲. گردآوری داده‌ها در یک موقعیت خاص که پژوهش صورت می‌پذیرد و فرض تعمیم‌پذیری آن به سایر موقعیت‌های مشاهده‌نشده.

وقتی مصاحبه‌گران یا محققان پیمایشی از افراد می‌خواهند که به یک سؤال مشخص در خصوص رفتارشان پاسخ دهند، معمولاً مفروض می‌دارند که پاسخ کلامی آنان پیش‌بینی‌کننده کنش آتی یا توضیح دقیق رفتارهای پیشین است. ساختن این نوع از استنتاج مستلزم پذیرش و تصدیق این برداشت مشکوک روان‌شناختی است که کنش فرد محصول نگرش‌ها و باورهای درونی، بادوام و واقعی اوست (که ما می‌توانیم به آن‌ها از طریق پرسش‌های دقیق دست پیدا کنیم)، به‌جای آنکه محصولی از تعامل در موقعیت یا بستر اجتماعی خاصی باشد. البته، بدیهی است که کنش اجتماعی تنها پدیده یا موضوع مورد علاقه جامعه‌شناسی نیست، ولی اگر بررسی کنش‌ها مدنظر جامعه‌شناسان باشد، در آن صورت، به نظر می‌رسد که بهترین راه شناخت آن و برخی اوقات تنها راه، عبارت از مشاهده عمل واقع‌شده است. این مسئله، ما را به دومین مسئله روش‌شناختی می‌کشاند: مشاهده انتزاع‌شده از موقعیت‌های واقعی کنش در مطالعات پیمایشی و مصاحبه‌ای.

استدلال این گروه از جامعه‌شناسان آن است که کنش‌ها و معانی‌شان مشروط به موقعیت‌های تعاملی و بسترهای اجتماعی هستند. از این رو، گردآوری اطلاعات از کنشگران در موقعیت‌هایی متفاوت از آن‌ها که فرد ادعایش را مطرح کرده، مستلزم نشان‌دادن آن است که چنین ادعاهایی به موقعیت‌های مشاهده‌نشده هم قابل تسری هستند. مصاحبه‌ها و پیمایش‌ها می‌توانند به ما بگویند که مردم چگونه نگرش‌ها و رفتارهایشان را برای یک پژوهشگر روایت و توجیه می‌کنند. این یافته‌ها نیز البته مهم‌اند. ولی اگر رفتار انسانی و کنش اجتماعی مشروط به زمینه‌های موقعیتی باشد، در آن صورت هرگونه مدعا درباره اینکه چگونه مردم در موقعیت‌های مختلف دست به کنش می‌زنند باید مبتنی بر شواهد تجربی‌ای باشد که از همان موقعیت‌ها جمع‌آوری شده باشد، نه اینکه صرفاً ادعا شود که موقعیت انجام پژوهش همانند و مشابه با موقعیت‌های زندگی روزمره افراد است (دویچر و پستلواها، ۱۹۹۳؛ جرولماک و خان، ۲۰۱۴).

از سویی دیگر، داده‌های پیمایشی واجد مزیتی‌اند که روش‌های اتنوگرافی فاقد آن هستند: تعمیم‌پذیری به یک جمعیت وسیع. اگرچه نمونه‌های انتخاب‌شده در پیمایش‌ها می‌توانند بازنمای جمعیت‌های وسیع باشند، شرایط و بسترهای منحصربه‌فرد اجرای هر پیمایش بدان معناست که یافته‌های به‌دست‌آمده را نمی‌توان قابل تعمیم به زندگی روزمره فرض کرد. درواقع،

می‌توان این استنباط را پذیرفت که افراد نمونه‌گیری نشده در یک پیمایش از حیث خوداظهاری‌هایشان توزیعی مشابه با آنانی دارند که در نمونه قرار گرفته‌اند؛ ولی نمی‌توان استنباط کرد که خوداظهاری‌های افراد نمونه حکایت از آن دارد که افراد چگونه تحت موقعیت‌ها یا وضعیت‌های اجتماعی نمونه‌گیری نشده عمل می‌کنند. درمقابل، روش اتنوگرافی به مشاهده کنش‌های اجتماعی افراد در درون جهان واقعی و نه در درون شرایط خاص پژوهشی اولویت می‌بخشد. در اتنوگرافی ما با انتخاب نمونه‌ها با افراد روبه‌رو هستیم، بلکه در عوض، با نمونه‌هایی از وضعیت‌ها و تعاملات روزمره روبه‌رو هستیم. به همین جهت، چنین وضعیت‌ها و تعامل‌هایی می‌توانند داده‌های معتبرتری در خصوص کنش اجتماعی از نمونه‌های معرف یا بازمانده در پیمایش‌هایی فراهم آورند که نگرش‌های افراد را در درون یک وضعیت خاص گردآوری می‌کند (جرولماک و خان، ۲۰۱۴a، ۲۰۱۴b).

نتیجه‌گیری

گفتار و کردار، مؤلفه‌های اساسی فعالیت اجتماعی انسان‌ها هستند و چگونگی ارتباط این دو، یکی از دغدغه‌های اصلی برای آدمیان بوده است. کنشگران اجتماعی به‌طور عام و دانشمندان علوم اجتماعی به‌طور خاص می‌خواهند بدانند که کردارها تا چه حد گفتارها را تعیین می‌کنند. تحقیقات علمی در طول بیش از ۸۰ سال اخیر نشان داده‌اند که برخی اوقات، ارتباطی قوی میان گفتارها با کردارها وجود دارد، برخی اوقات ارتباطی ضعیف میان این دو وجود دارد، برخی اوقات ارتباطی میان آن‌ها وجود نداشته و برخی اوقات ارتباطی معکوس میان گفتارها با کردارها وجود داشته است (پستلواها، ۲۰۰۰). همچنین، محققان حوزه مطالعاتی نگرش-رفتار از ابتدا علاقه‌مند به پیش‌بینی رفتارهای آدمیان بر مبنای نگرش‌های اظهارشده‌شان بوده‌اند. رایج‌ترین روش‌ها و تکنیک‌های تحقیق مورد استفاده جامعه‌شناسان (یعنی پیمایش‌ها و مصاحبه‌ها) مبتنی بر این فرض مسلم‌گرفته‌شده است که تطابق یا تناظری میان پاسخ‌های افراد به سؤالات پژوهشی در خصوص رفتارها و رفتار واقعی آنان وجود خواهد داشت. جامعه‌شناسان معاصر کارهای اندکی را برای تأیید اعتبار این فرض انجام داده‌اند و کارهای انجام‌گرفته نیز یافته‌ای مغایر با فرض مزبور را در بر داشته‌اند. این مقاله به بررسی دلالت‌های روش‌شناسانه این حقیقت پرداخت که چیزی که مردم می‌گویند، غالباً پیش‌بین ضعیفی از چیزی است که عملاً انجام می‌دهند. استدلال اصلی این بود که چون پیوند میان گفتار و کردار هم متغیر و هم مسئله‌آفرین است، دانش‌پژوهانی که ادعاهایشان را روی اظهارات کلامی افراد استوار ساخته‌اند باید روشن کنند که به تحلیل آن چیزی که مردم واقعاً انجام

می‌دهند نمی‌پردازند، بلکه فقط به تحلیل چیزی می‌پردازند که مردم ادعا کرده‌اند انجام می‌دهند؛ مگر آنکه نشان دهند که اظهارات مردم درخصوص انجام یک رفتار خاص، قدرت پیش‌بینی کردن آن رفتار را دارد (مثل نظرسنجی‌های انتخاباتی و رفتار رأی‌دهی).

واقعیت آن است که اکثر تحقیقات پیمایشی توسط جامعه‌شناسانی صورت می‌گیرد که علاقه‌مند به مطالعه رفتارها یا کنش‌ها هستند و تلاش می‌کنند که آن‌ها را از طریق پاسخ افراد به سؤالاتی مربوط به باورها و نیت رفتاری‌شان استنباط کنند. باوجوداین، پس از مطالعه لاپیر و برخی دیگر از جامعه‌شناسان در اثبات ناهمسازی گفتارهای مردم با کردار واقعی‌شان حداقل در موضوعات خاصی، باید دانش‌پژوهان علوم اجتماعی همواره درباره این مسئله هوشیار باشند که مردم می‌توانند چیزهایی بگویند، خلاف آنچه واقعاً انجام می‌دهند.

ازاین‌رو، برای اجتناب از هرگونه مغالطه و افزایش دقت در بیان مطالب، ضروری است که پیمایشگران و مصاحبه‌گران در گزارش نتایج تحقیق خود دو نوع گزاره مثالی زیر را با یکدیگر خلط نکنند و آن‌ها را به‌روشنی از یکدیگر تمییز دهند:

۱. X درصد پاسخ‌گویان بیان کرده‌اند که رفتار Z را انجام داده‌اند.

۲. X درصد پاسخ‌گویان رفتار Z را انجام داده‌اند.

تأکید اصلی این گروه از جامعه‌شناسان بر این نکته روش‌شناسانه بوده است که گزاره اول را نمی‌توان به گزاره دوم ترجمه کرد، مگر آنکه بنیانی منطقی یا شواهدی مستند ارائه شود که این ترجمه را معقول سازد. درست‌تر و دقیق‌تر آن است که پیمایشگران و مصاحبه‌گران در گزارش نتایج مربوط به رفتارهای پاسخ‌گویان یا آزمودنی‌های خویش فقط از گزاره‌های نوع اول استفاده کنند.

البته این بدان معنا نیست که گفتارها و نگرش‌های اظهارشده افراد بی‌معنا و بی‌فایده هستند، بلکه فقط بر این مطلب دلالت دارد که آن‌ها را نمی‌توان بدون شواهد اثبات‌کننده قابلیت پیش‌بینی‌کنندگی‌شان، معرف یا بازنمای رفتار یا کنش‌های واقعی افراد در نظر گرفت. پیمایش‌ها و مصاحبه‌ها هنوز می‌توانند به‌خاطر کمک کردن به بازسازی ساختار زمانی و روایتی وقایع و رفتارهایی که قبلاً رخ داده‌اند و به‌ویژه، رفتارهایی که محققان علوم اجتماعی نمی‌توانند آن‌ها را مشاهده کنند، بسیار ارزشمند باشند. ولی، محققان علوم اجتماعی نباید بدون هرگونه احتیاط روش‌شناسانه، با خوداظهاری‌های مربوط به یک رفتار خاص به‌عنوان امری معادل با رفتار واقعی برخورد کنند و درس لاپیر را درخصوص ویژگی موقعیتی نگرش‌ها، نیت رفتاری و نحوه انجام کنش نادیده بگیرند. حاصل سخن آنکه شایسته است هشدار روش‌شناسانه این گروه از جامعه‌شناسان مبنی بر اینکه سناریوهای فرضی انجام رفتارهای مختلف در هنگام انجام

تحقیقات اجتماعی غالباً نمی‌توانند تجربه موقعیت‌های واقعی را منتقل کنند، توسط نسل‌های فعلی پژوهشگران پیمایشی و مصاحبه‌گران جدی‌تر گرفته شود.

منابع

- Ajzen, I. (1985) "From intentions to actions: A theory of planned behavior", In: J. Kuhl & J. Beckman (Eds.) *Action control: From cognition to behavior* (pp. 11-39). Heidelberg, Germany: Springer.
- Ajzen, I. (1988) *Attitudes, personality, and behavior*, Chicago: Dorsey.
- Ajzen, I., & Fishbein, M. (1977) "Attitude-behavior relations: A theoretical analysis and review of empirical research", *Psychological Bulletin*, 84: 888-918.
- Ajzen, I., & Fishbein, M. (2005) "The influence of attitudes on behavior", In: D. Albarracín, B.T. Johnson, & M.P. Zanna (Eds), *The Handbook of Attitudes*, pp. 173-222, Mahwah, New Jersey: Lawrence Erlbaum Associates.
- Ajzen, I., Brown, T. C., & Carvajal, F. (2004) "Explaining the discrepancy between intentions and actions: The case of hypothetical bias in contingent valuation", *Personality and Social Psychology Bulletin*, 30: 1108-1121.
- Allport, G. W. (1935) "Attitudes", In: C. Murchison (Ed.), *Handbook of social psychology* (pp. 798-844). Worcester, MA: Clark University Press.
- Allport, G. W. (1968) "The historical background of modern social psychology", In: G. Lindzey & E. Aronson (Eds.), *Handbook of social psychology* (Vol. 1, pp. 1-80). Reading, MA: Addison-Wesley.
- Bernreuter, R. (1933) "Validity of the personality inventory", *Personnel Journal*, 11, 383-386.
- Blumer, Herbert (1955) "Attitudes and the social act," *Social Problems*, 3: 59-65.
- Brannon, R., G. Cyphers, S.e Hesse, S. Hesselbart, R. Keane, H. Schuman, T. Viccaro, and D. Wright (1973) "Attitude and Action: A Field Experiment Jointed to a General Population Survey", *American Sociological Review*, 38: 625-36.
- Campbell, D. T. (1950) "The indirect assessment of social attitudes", *Psychological Bulletin*, 47: 15-38.
- Campbell, D. T. (1963) "Social attitudes and other acquired behavioral dispositions", In: S. Koch (Ed.), *Psychology: A study of a science* (Vol. 6, pp. 94-172). New York: McGraw-Hill.
- Cook, S. W., & Selltiz, C. (1964) "A multiple-indicator approach to attitude measurement", *Psychological Bulletin*, 62: 36-55.

- Corey, S. M. (1937) "Professed attitudes and actual behavior", *Journal of Educational Psychology*, 28: 271-280.
- Day, D., B. Gan, P. Gendall, and D. Esslemont (1991) "Predicting Purchase Behaviour", *Marketing Bulletin*, 2:18-30.
- De Fleur, M. L., & Westie, F. R. (1958) "Verbal attitudes and overt acts: An experiment on the salience of attitudes", *American Sociological Review*, 23: 667-673.
- Dean, J. P. and W. Foote Whyte (1958) "How Do You Know If the Informant is Telling the Truth?", *Human Organization*, 17: 34-38.
- Deutscher, I. (1966) "Words and deeds: Social science and social policy", *Social Problems*, 13: 235-254.
- Deutscher, I. (1969) "Looking backward: Case studies on the progress of methodology in sociological research", *American Sociologist*, 4: 35-41.
- Deutscher, I., F. P. Pestello, and F. G. Pestello (1993) *Sentiments and Acts*. New York: Aldine de Gruyter.
- Dillehay, R. C. (1973) "On the irrelevance of the classical negative evidence concerning the effect of attitudes on behavior". *American Psychologist*, 28: 887-891.
- Duneier, M. (2007) "On the Legacy of Elliot Liebow and Carol Stack: Context driven Fieldwork and the Need for Continuous Ethnography", *Focus*, 25:33-38.
- Eliasoph, N. and P. Lichterman (2003) "Culture in Interaction", *American Journal of Sociology*, 108:735-94.
- Festinger, L. (1964) "Behavioral support for opinion change", *The Public Opinion Quarterly*, 28: 404-417.
- Fishbein, M., & I. Ajzen (1975) *Belief, attitude, intention, and behavior: An introduction to theory and research*. Reading, MA: Addison Wesley.
- Fishbein, M., & I. Ajzen (2010) *Predicting and changing behavior: The reasoned action approach*. New York: Taylor & Francis.
- Fishbein, M. (1980) "A Theory of Reasoned Action: Some Applications and Implications", Pp. 65-116, in: *Nebraska Symposium on Motivation 1979*, edited by M. Page. Lincoln: University of Nebraska Press.
- Fiske, S. (2004) *Predicting Discrimination: A Meta-Analysis of the Racial Attitude-Behavior Literature*, Working Paper, Department of Psychology, Princeton University.
- Gross, S. J. and C. M. Niman (1975) "Attitude Behavior Consistency: A Review", *Public Opinion Quarterly*, 39 : 358-68.
- Guilford, J. P. (1954) *Psychometric methods* (2nd ed.). New York: McGraw-Hill.
- Hanson, D. J. (1969) "Letters: Ideological Orientations and Sociological Facts", *American Sociologist*, 4:160.

- Jerolmack, C. and S. Khan (2014a) "Talk Is Cheap: Ethnography and the Attitudinal Fallacy." *Sociological Methods & Research*, 43 (2)178-209.
- Jerolmack, C. and S. Khan. (2014b) "Toward an Understanding of the Relationship Between Accounts and Action", *Sociological Methods & Research*, 43 (2) 236-247.
- Katz, D., & Stotland, E. (1959) "A preliminary statement to a theory of attitude structure and change". In S. Koch (Ed.), *Psychology: A study of a science. Vol 3. Formulations of the person and the social context* (pp. 423-475). New York: McGraw-Hill.
- Kelman, H. C. (1974) "Attitudes are alive and well and gainfully employed in the sphere of action", *American Psychologist*, 29: 310-324.
- Khan, S. and C. Jerolmack (2013) "Saying Meritocracy and Doing Privilege", *The Sociological Quarterly*, 54: 8-18.
- Kothandapani, V. (1971) "Validation of feeling, belief, and intention to act as three components of attitude and their contribution to prediction of contraceptive behavior", *Journal of Personality and Social Psychology*, 19: 321-333.
- Kraus, S. J. (1995) "Attitudes and the prediction of behavior: A meta-analysis of the empirical literature", *Personality and Social Psychology Bulletin*, 21: 58-75.
- Krech, D., R. S. Crutchfield., & E. L. Ballachey, (1962) *Individual in society: A textbook of social psychology*, New York: McGraw-Hill.
- Kreuter, F., S. Presser, and R. Tourangeau (2008) "Social Desirability Bias in CATI, IVR, and Web Surveys: The Effects of Mode and Question Sensitivity", *Public Opinion Quarterly*, 72: 847-65.
- Krysan, M. (1999) "Prejudice, Politics, and Public Opinion: Understanding the Sources of Racial Policy Attitudes", *Annual Review of Sociology*, 26: 135-68.
- Kutner, B., C. Wilkins, and P. Rechtman Yarrow (1952) "Verbal Attitudes and Overt Behavior Involving Racial Prejudice", *Journal of Abnormal Social Psychology*, 47:649-52.
- Lapierre, R. (1934) "Attitudes vs. Actions", *Social Forces*, 13: 230-37.
- Lenski, G. E., & J. C. Leggett, (1960) "Caste, class, and deference in the research interview", *American Journal of Sociology*, 65: 463-467.
- Linn, L. S. (1965) "Verbal attitudes and overt behavior: A study of racial discrimination", *Social Forces*, 43: 353-364.
- McGuire, W. J. (1969) "The nature of attitudes and attitude change", In: G. Lindzey & E. Aronson (Eds.), *The handbook of social psychology* (Vol. 3, pp. 136-314). Reading, MA: Addison-Wesley.
- Merton, R. (1940) "Fact and Factitiousness in Ethnic Opinionnaires", *American Sociological Review*, 5:13-28.

- Mills, C. W. (1940) "Methodological Consequences of the Sociology of Knowledge", *American Journal of Sociology*, 46: 316-30.
- Myers, D. (2010) *Social Psychology*, Tenth Edition, McGraw-Hill Companies, Inc.
- Ostrom, T. M. (1969) "The relationship between the affective, behavioral, and cognitive components of attitude", *Journal of Experimental Social Psychology*, 5: 12-30.
- Pager, D. and Lincoln Quillian (2005) "Walking the Talk? What Employers Say versus What They Do", *American Sociological Review*, 70: 355-80.
- Pestello, F. P. and F. G. Pestello (2000) "Consistency between Sentiments and Acts", *Sociological Inquiry*, 70 (1) 61-73.
- Rosenberg, M. J., & C. I. Hovland, (1960) "Cognitive, affective, and behavioral components of attitudes", In: C. I. Hovland & M. J. Rosenberg (Eds.) *Attitude organization and change: An analysis of consistency among attitude components* (pp. 1-14) New Haven, CT: Yale University Press.
- Ross, L. and R. E. Nisbett (1991) *The Person and the Situation: Perspectives of Social Psychology*, New York: McGraw-Hill.
- Saenger, G. and E. Gilbert (1950) "Custom Reactions to the Integration of Negro Sales Personnel", *International Journal of Opinion and Attitude Research*, 4: 57-76.
- Schuman, H. and M. P. Johnson (1976) "Attitudes and Behaviors", *Annual Review of Sociology*, 2: 161-207.
- Sheeran, P. (2002) "Intention-behavior relations: A conceptual and empirical review", In: W. Stroebe & M. Hewstone (Eds.), *European review of social psychology* (Vol. 12, pp. 1-36). Chichester, UK: Wiley.
- Thomas, W. I., & Znaniecki, F. (1918) *The Polish peasant in Europe and America* (Vol. 1). Boston: Badger.
- Traugott, M. W. and J. P. Katosh (1979) 'Response Validity in Surveys of Voting Behavior', *Public Opinion Quarterly*, 43: 359-77.
- Triandis, H. C. (1964) "Exploratory factor analyses of the behavioral component of social attitudes", *Journal of Abnormal and Social Psychology*, 68: 420-430.
- Triandis, H. C. (1982) *Incongruence between intentions and behavior: A review*, Paper presented at the American Psychological Association convention.
- Vaisey, S. (2009) "Motivation and Justification: A Dual-process Model of Culture in Action", *American Journal of Sociology*, 114: 1675-715.
- Vernon, P. (1934) "The attitude of the subject in personality testing", *Journal of Applied Psychology*. 18: 165-177.

- Warner, L. G. and M. L. DeFleur (1969) "Attitude as an Interactional Concept: Social Constraint and Social Distance as Intervening Variables between Attitudes and Action", *American Sociological Review*, 34: 153-69.
- Watson, J. B. (1925) *Behaviorism*, New York: Norton.
- Wicker, A. (1969) "Attitudes versus Actions: The Relationship of Verbal and Overt Behavior Responses to Attitude Objects", *Journal of Social Issues*, 25: 41-78.
- Young, A. (2010) "New Life for an Old Concept: Frame Analysis and the Reinvigoration of Studies in Culture and Poverty", *The Annals of the American Academy of Political and Social Sciences*, 629: 53-74.

